

درس سیصد و هفتاد و هفتم

بحث تجرد روح و نفس و کیفیت تعلق علم به نفس

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

در این جلسه گفتیم که اگر رفقا سؤالی دارند مطرح کنند و صلاح دیدم که در این جلسه بحث جدید را شروع نکنم گرچه هم اگر کسی سؤال ندارد شروع می‌کنیم. مسئله راجع به تجرد روح و نفس و کیفیت تعلق علم به نفس است یک مقداری بحث پیچیده‌ای هست متنها می‌خواهم ببینم که در مطالبی که تا به حال بوده رفقا سؤالی ندارند؟ حالا در هر موضوع اعم از اشکالات وجود ذهنی و نحوه ارتباط و... مطلبی نماند آن وقت سراغ این مسئله جدید برویم. اگر نیست که [سراغ مسئله جدید برویم]

تلمیذ: یک نکته‌ای چهارشنبه قبلی فرمودید و این بود که کیفیت حصول انسان به حقیقت اشیاء با دیدن ضوابط که اعم از مقولات عرض است حتی جواهرات که در ذهن هستند این کیفیت حصول انسان چطوری است؟ مطلبی شما فرمودید و گفتید که بعداً توضیح می‌دهم.

استاد: خب این شاید همین بوده است که چطور انسان به اشیاء و به حقایقش می‌رسد.

تلمیذ: بله، فقط ظواهر را می‌بیند.

استاد: این همین مبحث جدید است و غیر از این اگر اشکال دیگری هست بفرمایید.

تلمیذ: این مطلبی که فرمودید: انسان می‌تواند زید حی را ببیند یا مجسمه را ببیند به هر حال این زید حی که انسان می‌بیند چطور فهمید که [او انسان است در حالی که] آن انسانیتش در واقع مخفی است یعنی در واقع پشت پرده‌ای است که انسان متوجه می‌شود یعنی با این صحبت می‌کند و در واقع انسانیت را انتزاع می‌کند. بعد فرق این با آن مجسمه چیست؟ یعنی در واقع ما همین مجسمه زید یا عکس زید را می‌بینیم حالا یا از دنیا رفته است یا نه. چطور در آنجا با اینکه مخفی هست آن را انتزاع می‌کنیم ولی از این انتزاع نمی‌کنیم؟!

طبیعت نوعیه، حقیقتی مخفی و ماوراء ظاهر

استاد: ببینید صحبت ما در آن جلسه بر این اساس بود که آن حقیقتی که مخفی هست که عبارت از همان طبیعت نوعیه و انسانیت است، آن مسئله یک مسئله‌ای ماوراء ظاهر و نفس خود ماده‌ی شیء و ظهور آن ماهیت و طبیعت نوعیه است. این مطلبی است که مخفی است. آنچه را که انسان از این ظاهر به دست می‌آورد عبارت از اعراض اوست یعنی شما به واسطه دیدن یک زید آنچه را که در وهله اول متوجه می‌شوید - متنها این توجه خیلی سریع است خیلی سریع است شاید مثلاً حتی یک ثانیه هم طول نکشد که از یک مرحله به مرحله بعد

منتقل می‌شوید - و اولین چیزی را که می‌بینید و مشاهده می‌کنید عبارت از اعراض است. فرض بکنید کمّ زید را می‌بینید که مثلاً یک متر و هفتاد سانت کمّ اوست. کیفش را می‌بینید که این کیف در ابعاد مختلفی ظهور پیدا می‌کند؛ بشره او کیف اوست، محاسن او کیف اوست، ابروی او کیف اوست، شکل او، کیفیت بدن، جسم و این ظاهر او کیف اوست و اینها را کیف می‌بینید. راجع به وضع می‌بینید مراتبی که هر کدام [قرار گرفته‌اند] ابرو بالای عین است و اُذن در اینجا قرار گرفته و رجل در پایین و دست در فوق قرار گرفته است اینها وضع و هیئت اوست که در اعراض است. از آن طرف جسمیت و تحیز او به معنای مکان است.

[علی‌کُلِّ حال] آنچه را که مشاهده می‌کنید عبارت از اعراض است. این اعراض قائم به یک موضوعی هستند، این موضوع عبارت از جوهر است، جوهر را هم احساس می‌کنیم یعنی همان جسمیت او که این اعراض قائم به او هستند آن عبارت از همین جوهریت است. جوهریت لحمیت که در اینجا آن جوهریت به این کیفیت برای این اعراض موضوع قرار گرفته است. تا اینجا بین مجسمه و زید تفاوتی نمی‌کند. از اینجا شما به یک مرتبه دیگر منتقل می‌شوید و احساس می‌کنید این جسم شعور دارد یعنی ادراک دارد.

اتفاقاً برای ما هم یک وقت این قضیه اتفاق افتاده بود و ما برای چند ثانیه دچار سردرگمی شده بودیم! دیده‌اید بعضی از مجسمه‌هایی هستند که انسان داخل آن می‌رود و آن را باد می‌کنند! یک چیزهایی هست مثل پلاستیک یا لاستیک که آنها را باد می‌کنند و در تبلیغات [استفاده می‌شود] مثلاً یک شخصی راه می‌رود ولی یک سری این قدر [بزرگ] دارد و یک بدن عجیب و غریبی دارد و حرکت می‌کند، در وهله اول که انسان این را می‌بیند [نمی‌فهمد که او انسان است].

ما چند سال پیش یک وقتی به نمایشگاه کتاب رفته بودیم. در نمایشگاه کتاب یکی از اینها در این صحن آمده بود و با دستش اشاره می‌کرد که از این غرفه دیدن کنید. ما اول خیال کردیم که این مجسمه است که درستش کردند. بعد به او اشاره کردیم و دیدیم با ما سلام و علیک هم کرد! بعد باز هم شک کردیم. خب [متوجه] نبودیم و نمی‌دانستیم که این را این طوری درست کردند یا نه! تا اینکه چند ثانیه طول کشید تا فهمیدیم! بقیه زودتر از ما فهمیدند. ما بعد از مدتی فهمیدیم یکی داخل این رفته و دارد به کارهای ما عکس العمل نشان می‌دهد مثلاً سلام می‌کند. الان ما تازه فهمیدیم این روح دارد! چند ثانیه طول می‌کشد. ما فقط جوهر جسمیت و موضوع برای اعراض را می‌بینیم اما اینکه این انسان هست را در اولین دفعه نفهمیدیم.

یابینکه همان مثالی که من آن روز زدم که ما آن وقتی که در آن موزه رفته بودیم و دیدن کرده بودیم؛ یک موزه‌ای در لبنان هست به نام بیت الدین، ما در وهله اول که رفتیم آن قدر این طبیعی بود که اصلاً تصور ما این بود که اصلاً خود این شخص را آوردند مومیایی کردند و اینجا گذاشتند یعنی این قدر اینها را طبیعی درست کرده بودند! از آنجایی که دیدیم اینها ساکن هستند و حرکتی ندارند ذهن بعد متوجه شد به اینکه اینها مجسمه

هستند ولی در همان یک ثانیه اول [متوجه نشدیم] یک ثانیه این فرق دارد و یک ثانیه ذهن در اینجا مکث می‌کند و بعد از یک ثانیه ذهن از مجسمه بودن به ناطق بودن منتقل می‌شود. این مرحله انتقال از این مجسمه بودن به ناطق بودن در این یک ثانیه چه قضیه‌ای پیدا می‌شود و چه حادثه‌ای به وجود می‌آید؟ آیا جز اینکه شما همین ظاهر را دیدید متنها از این ظاهر به واسطه جمع بین حرکات و آن تغییر و تبدلات در ظاهر آن معنای دیگر در ذهن می‌آید، درحالی که آن معنای دیگر حرکت نیست حرکت یک وضعی است که این وضع بر آن معنای دیگر که معنای ناطقیت باشد دلالت می‌کند. الآن من دارم صحبت می‌کنم، شما همین مثال را همین الآن در این جمع پیاده کنید. من وقتی که دارم صحبت می‌کنم نگاه به افراد می‌کنم خب وقتی که به افراد نگاه می‌کنم از نحوه ارتباط و توجه با خودم احساس می‌کنم که مسئله چقدر روشن شده است. گاهی اوقات فرض کنید انسان صحبت می‌کند و این طرف فقط همین طوری به آدم نگاه می‌کند! همین طوری نگاه می‌کند خب انسان یک‌طور برداشت می‌کند. یک وقتی انسان صحبت می‌کند و از آن کیفیت حرکات [یک‌طور دیگر برداشت می‌کند].

بحث، بحث نطق نیست ها! در قوه ناطقه شک نداریم که الحمدلله قوه ناطقه موجود است و در همه هست! بحث راجع به یک مسئله باطن و جدای از نطق و جدای از مسائل عادی است یعنی تفکر و تعقل و رسیدن به مطلب که بحث، بحث ظاهر نیست و یک مسئله باطنی است. خب چه حادثه‌ای در اینجا پیدا می‌شود که من از این حادثه به مقدار و مرتبه تعقل و تفکر می‌رسم؟! این حادثه چیست؟! بر آن اساس مطلب را پایین می‌آورم مثال می‌زنم یا مطلب را بالا می‌برم و از آن قضیه می‌گذرم. آن قضیه چیست که اتفاق می‌افتد؟ حالا شما در مورد نطق مثال زدید ما در مورد تعقل [مثال زدیم] یا بالاتر یا در مورد غیر از این قضیه همان طوری که مثال زدم. فرض کنید یک شخصی به یک بچه‌ای لبخند می‌زند و دستی به سرش می‌کشد، آن حالت رأفت و عطوفت و رحمتی که مشاهده می‌کنید از کجا فهمیدید؟! مگر خنده و ضحک علامت رأفت است؟! نه! اتفاقاً می‌گویند که بعضی از حیوانات وقتی که می‌خواهند حمله کنند می‌خندند! من این‌طور شنیدم نمی‌دانم درست است یا نه! می‌گویند که در موقع حمله این خنده، خطر است یعنی بگذاریم فرار کنیم، وقتی این دارد می‌خندد. یا اینکه دست کشیدن مگر علامت رأفت است؟! آدم دستش را روی سر بکشد فرض کنید دارد دست می‌کشد چون می‌خواهد ببیند که روی سرش گردو خاک هست یا نه؟ یا آشغال ریخته است یا نه؟ یا مویش نرم است یا نه؟ خب هزارتا احتمال در اینجا دارد. اینکه قضیه به رأفت و به عطوفت برمی‌گردد از کجای این مسئله این را ادراک می‌کنید؟!

این مطلب مطلبی است که از نحوه ارتباط بین نفس - آنهایی که قائل به ارتباط هستند مشکلشان اینجاست - و آن عرض‌های خارجی این مطلب را احساس می‌کند که این نحوه ارتباط وجود دارد لذا در اینجا

مسائل و مراتب مختلفی وجود دارد و ممکن است یک شخص اصلاً از این قضیه چیز دیگری بفهمد. من باب مثال یکی در اینجا وارد می‌شود - اینجا است که خیلی مسائل اخلاقی پیش می‌آید - و شما برای او بلند می‌شوید، این می‌گوید که من را مسخره کردید بلند شدید! درحالی که منظور شما احترام است و منظورتان مسخره و سخریه نیست! اما می‌گوید که من را مسخره کردی که بلند شدم؟! یکی وارد می‌شود و شما بلند می‌شوید و او می‌گوید که نه، منظور مسخره کردن نیست این مدّ نظرش هم مثلاً توجهی به من نبوده است. شما سرتان را یک حرکت به این طرف دادید همین حرکت به این طرف موجب شده است که این بگوید: این می‌خواسته بلند بشود یک خمیازه بکشد و برای ما نخواسته بلند شود و برای حال خودش بوده است. درحالی که نیت شما احترام بوده است. یعنی این وضع ظاهر به یک نحوی است و این یک مسئله است یعنی وضعیت ظاهر و اعراضی که در ظاهر به وجود می‌آیند یک طرف مسئله است و آن ارتباطی را که شخص مقابل می‌خواهد با آن ظاهر برقرار بکند آن هم یک مسئله دیگر است.

این دو مسئله [وجود دارد] که مخصوصاً مسئله دوم بسیار مسئله مهم‌تر است که چطور یک شخص ظاهر می‌آید و می‌خواهد ارتباط برقرار بکند؟ چطور می‌خواهد از این واقعه و پدیده خارجی مطلب را اخذ کند؟ این در چه موقعیتی قرار دارد و وضعیت و فکر و خصوصیاتش چیست که نسبت به این قضیه می‌خواهد این‌طور برخورد کند؟! انضمام این دو مطلب موجب می‌شود که انسان نسبت به آن واقعیتی که در ظاهر وجود ندارد بلکه پشت ظاهر هست اطلاع پیدا کند. این دو مسئله هست که اول کیفیت بروز اعراض و حوادث خارجی است. این یک! دوم موقعیت و موقف انسان درقبال این واقعیت که چطور می‌خواهد برخورد کند آن یک مسئله دیگر است!

مرآت بودن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به افراد

اصحاب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند بعد یک نفر آمد و از کنار پیغمبر رد شد گفت که ای رسول خدا تو چقدر زیبایی و چقدر قشنگی! در همین حین شخص دیگری آمد رد شد و گفت که تو چقدر زشت و چقدر مکدر هستی! حضرت به هردو گفتند که راست و درست می‌گویید. آن شخص تعجب کرد و گفت که چطور شما هردو را تصدیق کردید و خلاصه ناراحت هم نشدید؟! هردو را تصدیق کردید و از قضیه هم گذشتید و ناراحت نشدید! نه نسبت به اوّلی خوشحال شدید و نه نسبت به دومی ناراحت شدید. حضرت فرمودند که آنها مطلبی را که در آینه دلشان افتاده بود را بیان کردند، آن کسی که گفت: یا رسول خدا چقدر زیبا هستی، آن آینه دلش با من ارتباط دارد و آن دلش با من مرتبط است لذا من را زیبا می‌بیند و من هم که مظهر جمال هستم. پیغمبر که مظهر جمال است و مظهر کدورت و ضلالت چیز دیگری است. لذا عکس

من در آینه دل او افتاد و او من را زیبا دید چون با من ارتباط باصفا و بدون کدورت دارد. اما نفر دوم که آمد قلبش مکدر و ظلمانی است.^۱ قلب ظلمانی من را باصفا نمی بیند هر کاری هم بکند نمی بیند! قلب ظلمانی من را ظلمانی می بیند مثل اینکه زنگی جلوی آینه ایستاده بود و چهره اش را در آنجا سیاه دید و زد آینه را شکست، گفت که این چقدر آینه زشتی است. وقتی آینه را شکست دید اصلاً چیزی وجود ندارد و اصلاً دیگر صورت خودش هم نیست یعنی وقتی که شخصی دارای کدورت هست دیگر رسول خدا برای او نورانی نیست! دیده اید وقتی قلب شما می گیرد هر جا می روید عرصه بر شما تنگ است؟! داخل مسجد می روید می بینید که این مسجد مثل مسجد سابق نیست. حالا این همان [مسجد] است آجرهایش همان است همانی بود که دیشب در همین مسجد آمدید نماز خواندید اما الآن قلب گرفته است و وقتی قلب گرفته این مسجد، مسجد دیشب نیست اما اگر قلب باز بشود به مسجد می روید و می بینید که به چه مسجد خوبی و چه جای خوبی است و شروع به نماز خواندن و قرآن خواندن می کنید! این دیدن و این دیدگاه به خود قلب برمی گردد. این یک نکته ای بود که می خواستیم این جلسه در طول صحبتمان به آن وارد بشویم حالا إن شاء الله جلسه بعد راجع به این قضیه صحبت می کنیم.

تأثیر وضعیت مدرک در کیفیت ادراک

پس مسئله مهم در ادراک، عبارت از شخص مدرک است. وضعیت و موقعیت و موقف مدرک در کیفیت ادراک اثر خیلی مهمی دارد لذا می گویند: قرآن که می خواهید بخوانید بین الطلوعین بخوانید! تعبیر خواب که می خواهید بکنید به یک شخصی بگویید که تعبیر خواب بکند که نفسش پاک است. این روایت را نمی دانم از چه کسی دیدم که مربوط به پیغمبر یا ائمه علیهم السلام است که حاجاتی را که می خواهید مثلاً پیش پیغمبر یا ائمه مطرح بکنید در اوقات خاص باشد^۲ در وقتی باشد که مسئله مسئله خاص است. هر وقتی نباشد! وقتی که قلب برای قبول آن حاجت آمادگی داشته باشد.

تأثیر نفس افراد در رساندن خبر

یا اینکه من این را از مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم شنیده بودم اما نمی دانم که روایت بود یا مضمون روایت بود یا چیز دیگر بود که خبرها را به افرادی بدهید بیاورند که نفس آن افراد نفس صاف است

^۱ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۶۳: در بیان آن که جنبیدن هر کسی از آنجا که وی است هر کسی از چنبره وجود خود بیند ...

^۲ . جهت اطلاع رجوع شود به عده الداعی، ص ۳۹؛ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۵۳.

چون بیان خود خبر با نفس صاف با بیانش با نفس کدر فرق می‌کند. یعنی حتی مخبر هم [اثر دارد درحالی‌که] همان حرف را می‌زند و یک واو هم کم و زیاد نمی‌کند ولی آن مخبری که می‌خواهد خبر را بیاورد باید شخصی باشد که نفسش نفس صافی باشد و این در آن کیف اثر می‌گذارد یعنی این مسئله در آن واقعه و تکوین خارجی مؤثر است. همه اینها به‌خاطر این است که آن موقعیت خود انسان درقبال این مسئله متفاوت است.

لزوم توأم بودن ارتباط انسان با صور مخفیه و روحانیه با سنخیت مرتبط

روی این جهت راجع به مسئله روح و نفس و همین‌طور ادراک قضایا و مسائل مخفیه ولی واقعه، انسان در ارتباط با آنها آنچه را که می‌بیند همان احساس جواهر و اعراض است و آن را نمی‌بیند زیرا ارتباط انسان با صور مخفیه و روحانیه باید با سنخیت مرتبط، توأم باشد اگر سنخیت وجود نداشته باشد ارتباط نیست. وقتی که چشم، ظاهر است پس ظاهر را می‌بیند و وقتی که گوش یک عضو ظاهر است صدای ظاهر را می‌شنود و وقتی که زبان یک عضو ظاهر است فقط چشایی را احساس می‌کند. این مربوط به ظاهر است پس آن صورت که عبارت از صورت خارجی است این یک مسئله ظاهر است چطور اینکه فرض بکنید اگر انسان به‌جای چشم ...، که الآن دارند اختراع می‌کنند حتی شنیدم که اختراع هم کردند و احتمالاً هم شاید تا چند سال آینده این مسئله مسئله چیزی بشود عبارت از چشم‌هایی است که قرنیۀ ندارند و اصلاً به‌طور کلی چشم نمی‌تواند رفلکس کند و بخواهد نور را به شبکه برساند یا اصلاً شبکه خراب است. اینها دوربین‌های بسیار ریزی در چشم می‌گذارند یک دوربین در [این چشم] می‌گذارند و یک دوربین هم در [این یکی چشم می‌گذارند]. البته اگر هردو چشم نابینا باشد موفق‌تر است تا یکی [از چشم‌ها نابینا باشد] چون یکی سالم عمل می‌کند و یکی با دوربین [عمل می‌کند] و این دو با همدیگر نمی‌توانند تنظیم بشوند اما اگر هردو چشم کور مطلق باشد مثلاً کور مادرزاد باشد این دوربین را می‌گذارند و بعد این دوربین به‌واسطه یک نوع دیودهایی در نقاط مغز و در داخل خود مغز که کار می‌گذارند به آن عصب مجوف مغز که آن نور را از شبکه می‌گیرد و به ماکولا نقطه زرد می‌دهد و در آن عصب مجوف این نور حرکت می‌کند تا به سلول‌های بینایی می‌رسد و آن دیودهایی که در آنجا هست کار همان انتقال صور را از داخل این دوربین به آن مغز انجام می‌دهند.

البته می‌گویند که این فعلاً روی دو سه نفر انجام شده و فیلمش هم فعلاً سیاه‌وسفید است. حالا اگر تا چند سال دیگر باشد فیلم رنگی آن‌هم إن شاء الله مثلاً بیاید! ولی فعلاً سیاه‌وسفید و یک مقداری تار هست و می‌گویند که در انگلیس هم توانستند این را انجام بدهند. - من دیشب یک جا این را خواندم - خب این کاری که الآن انجام می‌دهد دوربین مگر غیر از این است که یک آلت ظاهر است؟! دوربین که فهم و شعور ندارد اما همین کار دوربین را چشم دارد انجام می‌دهد متنها این چشم مربوط به نفس و بدن است و ما این را احساس

نمی‌کنیم ولی دوربین را احساس می‌کنیم پس همین دوربین فیلم‌برداری می‌آید و این عکس را به مغز منتقل می‌کند. تا اینجا آن جنبه ظاهر دارد؛ یعنی می‌آید این صورت را [منتقل می‌کند] دوربین که نمی‌آید ناطقیت را منتقل کند احساس اینکه این حیوان یا انسان یا مجسم است بلکه فقط می‌آید صورت را [منتقل می‌کند]. صورت هم که عبارت از عرض است پس [دوربین] می‌آید اعراض را به مغز منتقل می‌کند تا اینجا آن جنبه ظاهر است و مغز می‌فهمد که این انسان است از کجا فهمید انسان است؟ اینجا بین چشم و دوربین دیگر فرقی نیست و هر دو عرض را منتقل کردند. کار عین این است که عکس در قرنیه می‌افتد و قرنیه او را برعکس به شبکه منتقل می‌کند و شبکه آن ذرات نوری را می‌گیرند آن ذرات نوری هم که می‌دانید کم و زیاد هستند به مقدار کم یا زیاد بودن هر فوتون نوری که روی شبکه ثبت می‌شود به آن مقدار الوان صورت مشخص می‌شود. الوان صورت هم که مشخص شد چهره مشخص می‌شود.

پس آنچه را که الآن داریم مشاهده می‌کنیم همه لون است. ما که شعر را نمی‌فهمیم شعر در سر شما هست باید بیایم دست بزنیم تا بفهمیم شعر است یا نه! محاسن در صورت شما هست ما قبل از اینکه بیایم محاسن مبارک را بگیریم آنچه را که می‌بینیم فقط یک سیاهی است که در بین او سفیدی و بیاض است. آنچه که ما می‌فهمیم این است که این یک سیاهی است اما شما می‌فهمید که این مو هست؟ من دارم دست می‌زنم شما که دست نمی‌زنید و فقط نگاه می‌کنید. پس آنچه که داریم می‌بینیم فقط صورت است بدون شیئیت، این غیر لمس است که بیایم لمس کنیم و آن یک مسئله دیگر است. تازه در خود لمس هم حرف هست! وقتی که انسان لمس می‌کند، من باب مثال من الآن دارم این عبای ایشان را لمس می‌کنم چه چیزی به مغز من منتقل می‌شود؟! عبا؟! این عبا که تن ایشان است عبا که در مغز من نمی‌رود! این زبر بودن و نرم بودن مربوط به عبا است و با دست من چه ارتباطی دارد؟! عصبی که بر دست در سر انگشتان هست به واسطه این ارتباط با عبا یا غیر عبا یک صورتی از این ملاست یا خشونت [برای ما پیدا می‌شود] یک صورتی که آن صورت را نمی‌دانیم چیست و چه شکلی است و فقط احساس می‌کنیم این عبا سفت است و این عبا نرم است. این احساس را می‌کنیم اما چه هست و چرا این طور است و آن صورت چطوری است؟ اطلاع نداریم و این احساس را داریم و تعریفی هم که برای آن می‌کنیم این است که ذرات یک جسمی هرچه به هم بیشتر متصل باشند و شکاف و ثلمه بین آن ذرات کمتر باشد در آنجا خود جسم ملاست بیشتری دارد و هر مقدار که آن شکاف بیشتر باشد همان طوری که ابن سینا در شفاء تعریف کرده است آن جسم خشونت بیشتری دارد.^۱ این تعریف را می‌کنیم اما واقعیت این لیت و لین که این چه صورتی را از منتقل می‌کند نمی‌دانیم یک چیزی است که ادراک می‌کنیم اما

^۱ . الشفاء، الطبیعیات، ج ۲، ص ۱۵۲.

خودمان به این مسئله نرسیدیم.

حالا انسان آن صورتی را که در ذهن و در مغز خودش منتقل می‌کند اینجا مغز با کمک همان ذهن یا نفس و هرچه که هست می‌آید یک معنایی را جدای از آن صورت ادراک می‌کند پس این صورت وجود ذهنی نیست بلکه این صورت یک ارتباطی است که بین انسان و اشیاء خارجی برقرار است که این ارتباط باید در هر ثانیه ۲۴ مرتبه برقرار باشد تا اینکه یک صورت ثابت از یک شیء در ذهن و در مغز نقش ببندد. اگر شما به اندازه یک بیست و چهارم ثانیه پلک را زدید و باز کردید فقط به اندازه یک عکس از این در ذهن نقش می‌بندد ولی اگر به نحوی این ۲۴ مرتبه انجام شد آن وقت این صورت، حالت ثبات پیدا می‌کند. در این فیلم‌های عکاسی که دیدید وقتی که این حلقه‌ها را - همان سابق بود - چیز می‌کردند در وقتی عکس ثابت بود که در هر ثانیه ۲۴ قطعه عکس صورت از روی آن پرده دیافراگم^۱ بیاید رد بشود و جلو بیاید. اگر ۲۴ تا کمتر می‌شد این عکس حالت ثبات نداشت و شما احساس یک نوع تنبلی و تدریج در عکس می‌کردید.

کیفیت نقش بستن صور در ذهن

مثال‌های زیادی زدند مثل آتش‌گردان و اینها مثال‌هایی که زدند تقریباً این مسئله قبلاً بوده است منتها قبلاً نمی‌دانستند چه مقدار هست الآن که آمدند و این دستگاه فیلم‌برداری را ساختند از روی تجربه این مقدار را تعیین کردند. این صورتی که می‌آید جنبه جرمی و جسمی دارد منتها نه اینکه حالا دو کیلو وزنش است نه! این عبارت از تشعشع است. پس صورت زید عبارت از این نور نیست بلکه صورت زید عبارت از آن اثری است که بعد از اینکه چشم را بستید آن اثر را در نفس خودتان احساس می‌کنید. آن عبارت از صورت ذهن است و آن هم عبارت از وجود ذهنی است.

حالا که این صورت را از زید احساس کردید یک اثر دیگر مترتب بر این هست. آن اثر، اثری از این لطیف‌تر و از این دقیق‌تر و از این ظریف‌تر است او عبارت از انسانیت زید است. ببینید دائماً تودرتو است؛ اول یک صورتی می‌آید در ذهن می‌ماند و این صورت که عبارت از عرض است به عنوان یک موجود مجرد در ذهن قرار می‌گیرد. این را هیچ‌کس حتی مخالفین وجود ذهنی منکر این مسئله نیستند که یک صورتی در ذهن نقش می‌بندد. کسی در این مسئله شک ندارد منتها آنها در کیفیت ارتباط این قضیه صحبت و شک دارند که حالا

^۱ . میان‌بند یا دیافراگم (به انگلیسی: diaphragm) در دوربین عکاسی به تیغه‌هایی گفته می‌شود که درون لنز قرار گرفته‌اند و با گشاد و تنگ شدن، میزان عبور نور را از روزنه میانی آنها که به آن اپرچر گفته می‌شود، کنترل می‌کنند. بسیاری از دیافراگم‌ها مانند عنبر و اپرچر همچون مردمک چشم کوچک و بزرگ یا تنگ و گشاد می‌شوند و با این عمل نور کمتر یا بیشتری به درون دوربین راه می‌یابد. (محقق)

إن شاء الله می‌آییم می‌گوییم یعنی گفتیم متنها در صحبت تکرار می‌کنیم. در اینکه یک اثری از این صورت خارجی در ذهن می‌ماند کسی در این قضیه شک ندارد مگر طبعیین که اینها قائل هستند بر اینکه این صوری که نفس این صور را می‌بیند مربوط به نفس نیست بلکه اینها مربوط به سلول‌های مغزی است و اینها می‌گویند که مغز سیزده بلیون سلول مغزی دارد که می‌تواند سیزده بلیون اطلاعات را در خودش جمع‌آوری بکند که البته این غلط است و اصلاً مسئله به این حرف‌ها ارتباط ندارد، سیصد بلیون هم اطلاعات جمع بشود ذهن می‌تواند همه اینها را در خودش ذخیره کند به‌خاطر اینکه آنجا وعاء، وعاء مجردات است و در مجردات هم تراحم وجود ندارد. بله، نفس به‌عنوان وسیله و آلت می‌تواند روی این سلول‌های مغزی اثر بگذارد و اینها را وسیله قرار بدهد حالا یا اینکه آن سلول مغزی امروز این صورت را دارد بعد نفس می‌آید به‌واسطه اشراقی که به او دارد همین سلول مغزی صورت دیگری را پیدا می‌کند و وسیله برای شیء دیگر می‌شود.

اما آنچه که در جواب سؤال شما می‌شود داد این است که نفس به‌واسطه این صور که حیات کرده، متنها هر کسی به مقدار مراتب تشکیک و سعه خودش، نفس می‌آید آن صورت را در او اعمال می‌کند یعنی همین‌طوری نگه نمی‌دارد و می‌گوید که این صورت، صورت مجسمه است یا صورت انسان است. از حواشی، از منضمات، از قرائن و از شواهد می‌آید این قرائن و شواهد را ضمیمه این صورت می‌کند بعد او را تبدیل به یک صورتی می‌کند که آیا از این صورت می‌شود انتزاع ناطقیت کرد یا نمی‌شود؟ لذا وقتی که به عکس زید نگاه می‌کند می‌گوید که **ناطقٌ**. به مجسمه نگاه می‌کند همان مجسمه زید که در کنارش هست می‌گوید که **هذا غیرُ ناطقٍ هذا جُصٌّ أو ترابٌ أو خشبٌ أو نحاسٌ** به‌خاطر اینکه آن عکس و صورت یکی است اما یک منضماتی آن زید دارد که او این منضمات را ندارد. او حرکت، انعطاف، عمل و عکس‌العمل دارد اما چون او این عمل و عکس‌العمل را ندارد یا فرق می‌کند بفرض هم اگر او داشته باشد باز با این فرق می‌کند، من حیث المجموع آن صورتی را که در ذهن نقش می‌بندد این نفس می‌آید و در او اعمال می‌کند و آن معنا را ادراک می‌کند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد